

من قماری نسیم

من قماری نسیم تا در قفس خوابم براتم
از چه می خورم ز من شوق لطیف می آید

آب باران بهاری ریزد از چشمم
سعدیه بر کاغذ زنده هر حرفم

من فرزند غمناک یک گروهم
یک گروه غاصی از صید غم

چشم باز و دست بسته

نسیم از نزدیکت بهم یک خط غافل
در آرزوی تو درم

گر صدایم ره نیاید ببرد دل
بگذار لایم

یا بزاران چشم می بینم جهان را
تا شنیداری که گفتم

شمار دوران دستگار عبودم
سایه عصری که تو کردی زمانه

ساله

حاجی